نگاه تشکل

نامه انجمن روانپزشکان به رئیس‌جمهور

رئیس انجمن علمی روانپزشکان ایران در نامه‌ای به رئیس جمهور تاکید کرد که جنگ ۱۲ روزه اخیر و حملات نظامی بی‌سابقه به خاک کشور، به‌ویژه در تهران و دیگر مناطق پرجمعیت، عنصری تازه و نگران‌کننده بر عوامل سبب‌ساز اضطراب‌های جمعی افزود. وحید شریعت در نامه‌ای به رئیس جمهور ایران درباره تبعات جنگ ۱۲ روزه نوشت: «ملت ایران در سال‌های اخیر، به سبب تجربه بحران‌های پی‌درپی اقتصادی، اجتماعی و روانی، دوره‌ای دشوار و فرساینده را از سر گذرانده است. در این میان، جنگ ۱۲ روزه اخیر و حملات نظامی بی‌سابقه به خاک کشور، به‌ویژه در تهران و دیگر مناطق پرجمعیت، عنصری تازه و نگران‌کننده بر عوامل سبب‌ساز اضطراب‌های جمعی افزود؛ وضعیتی که پیامدهای آن، مرزهای امنیت فیزیکی را درنوردید و آثار روانی، اجتماعی و نسلی آن را نمی‌توان نادیده گرفت. اگرچه ارزیابی ابعاد امنیتی و نظامی این رویدادها از دایره تخصص ما خارج است، اما به‌عنوان انجمنی علمی و تخصصی در حوزه سلامت روان، وظیفه خود می‌دانیم نسبت به تبعات روانی-اجتماعی این وقایع، بیم داده و برخی توصیه‌های مشفقانه و کارشناسانه را به استحضار حضرت‌عالی برسانیم. از نگاه ما، شرایط کنونی، فرصتی است برای بازاندیشی در رابطه دولت و ملت، احیای سرمایه اجتماعی و تقویت انسجام ملی. آن‌چه در روزهای اخیر رخ داد - از بروز نمودهایی ممتاز از همبستگی مردمی تا روایت‌های تازه از وطن‌دوستی - گواه ظرفیت‌های پنهان جامعه ایرانی است که می‌تواند به پشتوانه‌ای برای ترمیم وضعیت روانی-اجتماعی جامعه بدل شود.»

شغلی مردم به ناامنی «نفس» برسد: «ایده بدو تا بهش برسی هم در قدرت روانی ما در حال از بین رفتن است.»

آتش‌بس بارقه باریکی از شادی در مردم بود: «مردم با آتش‌بس شادی کردند و این یعنی مدام بین بد و بدتری که در نوسانیم، قانع می‌شویم. اما این احساس را هم دارند که دوباره ممکن است اتفاق بیفتد.» موحد احساس نادیده گرفتن در مردم را ناشی از رفتاری می‌داند که دولت و حاکمیت در قبال آنها دارد: «هیچ‌کس نه می‌گوید نترسید ما نمی‌گذاریم جنگ شود، نه می‌گوید بترسید ما می‌خواهیم جنگ کنیم. هیچ‌کس ما را تحویل نمی‌گیرد که برای‌مان کاری کند. ما به یک قحطی رسیدیم و به سمت ناامیدی مطلق حرکت می‌کنیم.» به گفته او ادامه این شرایط می‌تواند منجر به فروپاشی اخلاقی، اجتماعی و روانی شود: «کلمه بن‌بست در ذهن ما زیاد شده و فروپاشی اخلاقی، روانی و اجتماعی در حال رخ‌دادن است. بیماری‌های روانی عود می‌کنند و خودکشی‌های بسیاری را تجربه خواهیم کرد.»

احساس رهاشدگی، یکی دیگر از نمودهای دیده‌نشدنی است که در مردم شکل گرفته است: «ما رها شده‌ایم و در این شرایط هر فردی بنا به استعدادش در جهت تامین خودش تلاش خواهد کرد. این موضوع می‌تواند منجر به فروپاشی اخلاقی شود. شما از نگاه آدم‌ها در خیابان می‌توانید میزان وحشت و ناامیدی آنها را ببینید. ما نمی‌دانیم این وحشت تا کی ادامه خواهد داشت. اندوخته‌مان را هم خرج کردیم و هرچه در مدارهای مغزمان امید داشتیم را استفاده کردیم.» موحد در توضیح بیشتر رهاشدگی می‌گوید: «آدم‌ها برای سروسامان دادن زندگی خودشان وقتی رها شدند و جایی ندارند، به هر کاری تن می‌دهند که با تخریب شأن انسانی، افزایش احساس رهاشدگی، بی‌قانونی و بی‌پناهی همراه است. این وضعیت مانند زلزله‌زده‌هاست که مشخص نیست در طولانی‌مدت به آنها کمکی می‌شود یا نه.» این شرایط یکی از عوامل شکل‌گیری موج جدید مهاجرت خواهد بود: «ما در هر بحرانی موج ترک وطن را تجربه کردیم. آدم‌هایی که ایده‌آل آنها بود به آمریکا، کانادا و اروپا بروند الان گرجستان، ارمنستان، قبرس، ترکیه و آذربایجان را در لیست گذاشتند. می‌خواهند هر جایی بروند که آرام باشد و این افت انتظارات است. انتظارات ما به‌حدی می‌رسد که فقط حیات و حس بقا را داشته باشیم.»

اما کسانی که امکان مهاجرت ندارند، در برابر گوی و میدانی ایستادند که می‌تواند فروپاشی را رقم بزند: «هر کس آنطور که دلش می‌خواهد زندگی می‌کند اما نه با خردمندی، اخلاق و هوشیاری.» مردم در این روزها راهکارهایی برای مواجهه پیدا کردند، مدیتیشن می‌کنند، اخبار را کمتر گوش می‌دهند، موسیقی می‌شنوند و کتاب می‌خوانند: «اینها به ما فرصت ایستادن می‌دهد، نه بهبودی. اینها ما را بهبود نمی‌بخشد، چون وزنه بسیار نامتقارن است. اما می‌تواند از افت بیشتر به دامن ناامیدی جلوگیری کند.» در روزهای جنگ، مردم درهای خانه‌ها، ماشین‌ها و مغازه‌هایشان را به روی هم گشودند و چرخه‌ای از همدلی را در کشور شکل دادند: «ما باید کارهایی که در دوران جنگ ۱۲ روزه، مردم برای هم کردند را یادآوری کنیم که همدلی همچنان ادامه داشته باشد. همدلی می‌تواند نگذارد از پا بیفتیم و نگذارد یکی در یک‌شب خودکشی کند. اینها معجزه روابط انسانی است.» او با اشاره به خاطرات زندانیان سیبری می‌گوید: «بازمانده‌ها درباره لبخندی که دو زندانی به‌هم زدند، می‌گویند که آن روز راحت‌تر در برف رفتند و کار کردند و این همان کمکی است که روابط انسانی به ما می‌کند.» او اولین وظیفه دولت را حرف زدن صادقانه با مردم می‌داند: «آنها الان با ما حرف نمی‌زنند با آمریکا و اسرائیل حرف می‌زنند. استراتژی که با آنها دارند را به ما اعلام می‌کنند، اما کسی با مردم حرف نمی‌زند. نمی‌گویند مایحتاج از کجا تامین کنند، کسانی که خانه‌هایشان را از دست دادند، باید به کجا مراجعه کنند. مردم باید بتوانند فکر کنند که دیده می‌شوند. این جمله‌ای است که می‌گویند؛ ما هستیم. ما الان می‌بینیم که ما نیستیم، چون کسی ما را نمی‌بیند و حساب نمی‌کند.»

جنگ روی خرابی‌ها خراب شد و مردم بار دیگر برای آواربرداری از دوش هم به داد هم رسیدند، اما برای برخی توانی برای ادامه‌دادن نمانده است: «در شهرهای مختلف اخبار خودکشی به گوش ما می‌رسد و ناامیدی سبب خودکشی جوانان شده است. این ساده‌ترین راه است. بسیاری ضداجتماعی می‌شوند؛ آدم وقتی فکر می‌کند خودش است و خودش هر کاری می‌تواند بکند.» او این شرایط را نتیجه قحطی‌زدگی روانی می‌داند: «در طول عمر بشر قحطی زیاد بوده، عده زیادی در آن قربانی شدند و عده کمی توانستند خودشان را نجات دهند. این نازل‌ترین شأن انسانی بشر است که ما الان در آن مرحله‌ایم.»

محمود مقدسی، روانشناس بالینی هم می‌گوید در وضعیت آتش‌بس، امید بلاتکلیف است: «چیزهایی از دست رفتند و چیزهایی بالقوه در خطر از دست رفتن‌اند.» خانواده رضا که زندانی مالی زندان اوین بوده، روی الاکلنگ امید و ناامیدی تاب می‌خورند. خانه آنها جنت‌آباد است و در همین روزهای جنگ در میانه اصابت یکی از پرتابه‌ها چنان آسیب دید که حتی کمد لباس آنها هم در آتش سوخت. همسر رضا و دو دختر چهار و هشت ساله‌اش مجبور شدند به خانه پدر رضا که حوالی اسلامشهر است، بروند اما صاحبخانه چشم دیدن آنها را ندارد: «خانواده رضا هیچ‌گاه رابطه خوبی با همسرش نداشتند و در حقیقت آنها جایی هستند که صاحبخانه حتی در این شرایط هم چشم دیدن آنها را ندارد و به هر کسی که آنجا می‌رود، می‌گوید اینها را از خانه من بیرون ببرید.» علی و جمعی از دوستانش در تلاش برای حمایت از خانواده رضا هستند: «آنها از لحاظ مالی به‌شدت در مضیقه‌اند. قرار است یک‌نفر خانه آنها را درست کند و ما برایشان پول جمع کردیم که بتوانند در مدتی که خانه‌شان درست می‌شود، جایی برای اسکان داشته باشند و مایحتاجی که نیاز دارند را تامین کنند.»

به گفته علی، اینها پیچیدگی و لایه‌های پنهانی است که کمتر به آن فکر می‌شود: «افراد بسیاری مستقیم یا غیرمستقیم در جنگ درگیر شدند. برخی خرابی‌ها مانند خانه، ماشین و کشته‌شدن مردم جلوی چشم‌مان است و می‌بینیم که ریزفاکتور بحران‌ها هستند. اما برخی موارد است که دست کمی از آنها ندارد و کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. مانند روابط خانوادگی که از دست رفته و شرایط را برای افراد پیچیده‌تر از آنچه هست، می‌کند.»

رابعه موحد
روانشناس اجتماعی:
کلمه بن‌بست در ذهن ما زیاد شده و فروپاشی اخلاقی، روانی و اجتماعی در حال رخ‌دادن است. بیماری‌های روانی عود می‌کنند و خودکشی‌های بسیاری را تجربه خواهیم کرد

ما دیگر آدم‌های قبلی نیستیم

هفته اول جنگ تقلای انسان‌های برای بقا بود، همراه با بهت. جنگی که پیش از این با آن شوخی می‌کردند، جدی شده بود و اتفاق افتاد. طراوت واحدی، روانپزشک بیمارستان روزبه است و به «هم‌میهن» می‌گوید: «شفابخشی در این است که بپذیریم بسیاری از چیزها در کنترل ما نبوده و این پذیرش در عرصه کلام نیست، باید تحمل ظرفیت رنج را در خودمان ایجاد کنیم.» او درباره تجربه‌اش در مواجهه با این روزها می‌گوید: «من ابتدا نظاره‌گر بودم. جایی ایستاده بودم و اتفاقات را از پشت یک شیشه نگاه می‌کردم. بسیاری این حس نظاره‌گر بودن را داشتند.» او برای یادآوری عاملیت‌اش به خودش پروتکل‌های زمان جنگ که توسط افراد یا سازمان‌های مختلف منتشر شده بود را می‌خواند و به افرادی که به او مراجعه می‌کردند هم همان‌ها را توصیه می‌کرد: «جنگ چیزی نبود که من مواجهه قبلی با آن داشته باشم و به همین دلیل ،تنها می‌توانستم به همین پروتکل‌ها مراجعه کنم.» مرگ همه‌جا سایه انداخته بود و ناپایداری و ناامنی را به همه‌چیز تحمیل می‌کرد: «در همان روزهای جنگ متنی خوانده بودم که مضمونش این بود: با همه تلخی و سیاهی که وجود دارد، ما به مدلی از زیستن مرگ‌آگاهانه‌تر دعوت شدیم. زور غریزه زندگی به مرگ رسید.» او با اشاره به عکس‌هایی که مردم در دوران جنگ در صفحات مجازی‌شان منتشر می‌کردند، می‌گوید: «عکس‌هایی که آدم‌ها در اینستاگرام از زمان ترک خانه‌هایشان فرستاده بودند یا از خرابی‌هایی که در خانه‌هایشان رخ داده بود، یا در جمع‌های خانوادگی و ارتباطاتی که داشتند، نشان‌دهنده درنگی بود که آدم‌ها به از دست دادن همدیگر فکر می‌کردند. به اینکه اگر آدم‌های دور و برشان نباشند چطور می‌خواهند زندگی کنند.»

واحدی درباره مواجهه‌های مردم در دوران پس از آتش‌بس می‌گوید: «برخی دیگری‌سازی می‌کردند. این یک مکانیسم دفاعی اولیه برای جلوگیری از فروپاشی است که خیر و شر، بد و خوب، من و دیگری را می‌سازد. دیگری‌سازی رخ داد تا در اثر آن، جهان را دوباره کنیم. ظرفیت فهم احساسات طرف مقابل به این شکل از ما گرفته شد. مواجهه دیگر، دو تیم قربانی و قدرتمند خشونگر بود. افراد برای اینکه در جایگاه قربانی نباشند، خودشان را در تیمی که چرخه خشونت را می‌چرخاند و قدرت دارد قرار می‌دادند. در روانشناسی به این موضوع همانندسازی با آنکه خشونت ایجاد می‌کند، می‌گوییم. برخی هم می‌گفتند از وقتی جنگ شد، آرام‌تر شدیم. احساس می‌کردند بهتر می‌توانند بخوابند و درون آرام‌تری پیدا کرده بودند. آنها که درون ناآرام‌تری داشتند و آشفتگی را تجربه کرده بودند در مواجهه با آشفتگی بیرونی به تعادل رسیدند و آرام‌تر شدند.»

دیگر هیچ‌کدام از ما شبیه به آدم‌های پیش از ۲۳ خردادماه نخواهیم شد. این تجربه سوگ و ترومای فردی و اجتماعی است: «ما برای روایتگری کلمه نداریم، تصویرهای درهم، هولناک و صداهایی هستند که به ذهن ما هجوم می‌آورند. همان صدای شب اول همچنان در ذهن افراد تکرار می‌شود و آنها را با این ترس روبه‌رو می‌کند که باید به جایی پناه ببرند. ما منتظر و گوش بزنگیم که اتفاقی بیفتد.» با این حال راه نجات هم در همین مواجهه است: «کاش راه دیگری بود اما مسیر همین قدر پر درد و رنج است. بسیاری از ما برای این گذشتن، نیاز به ظرفیت‌های روانی داریم که آنها را دست‌کم می‌گیریم یا به حضور دیگری که می‌تواند واقعی یا سمبلیک باشد و درنهایت ظرف ما غنی‌تر می‌شود.»

آنچه این روزها تجربه می‌شود ملغمه‌ای از احساسات است؛ خشم، ترس، اضطراب و تهدید. پردازش همین احساسات است که می‌تواند روایتگری را در ساحت کلمه امکان‌پذیر کند: «می‌پذیریم آنچه بر ما گذشته، خارج از کنترل ما بوده و ما پشت پنجره بودیم و پهبادها و بمب‌ها را نگاه می‌کردیم. شفابخشی در این است که بپذیریم بسیاری از چیزها در کنترل ما نبوده و این پذیرش در عرصه کلام نیست، باید تحمل ظرفیت رنج را در خودمان ایجاد کنیم.» واحدی به روان جمعی زخم‌خورده مردم اشاره می‌کند و می‌گوید: «ما مجموعه‌ای از تروماها را در چندسال اخیر داشتیم و اگر اینها نبود تاب‌آوری و ظرفیت روانی ما بسیار متفاوت با چیزی بود که الان با آن مواجهیم و اتفاقات به شکل دیگری می‌افتاد.» او معتقد است، مردم زخم‌های قبلی را کنار گذاشتند و خودشان را برای مواجهه با ترومایی که زور بیشتری دارد آماده کردند: «گاهی این جنگ را با کرونا مقایسه می‌کردند ولی تفاوت بسیاری داشت. در دوران کوید هم ازدست‌دادن و وحشت زیادی را تجربه کردیم اما به این شکل نبود. جنگ بسیار هولناک‌تر بود و احساسات مشترک آدم‌ها را پیوند داده بود و همین موضوع برای ما ظرفیت‌سازی کرده بود.»

شرکت ملی نفت ایران
شرکت نفت و گاز اروندان

آگهی عمومی ارزیابی کیفی مناقصه‌گران
مناقصه عمومی یک مرحله‌ای شماره ۱۴۰۴/۸۰۱ م م
با شماره فراخوان ۲۰۰۴۰۹۳۵۶۷۰۰۰۰۳۹

نوبت اول

شرکت نفت و گاز اروندان (خریدار) در نظر دارد کالای موضوع فوق را از طریق شرکت‌های تأمین کننده یا تولید کننده واجد صلاحیت خریداری نماید.
بدین وسیله از کلیه شرکت‌هایی که دارای شرایط ذیل می‌باشند دعوت می‌گردد اسناد و مدارک خود را بر اساس استعلام ارزیابی کیفی، برای ارزیابی و تعیین صلاحیت به این امور ارسال نمایند:
الف- موضوع مناقصه: عبارت است از خرید دو قلم شیر برقی«SAMSOMATIC" Solenoid Valve»
ب- مدت اجرای قرارداد از تاریخ شروع بکار: ۶ ماه
ج- برآورد مبلغ کل مناقصه: ۴۰٬۰۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال و مبلغ تضمین شرکت در مناقصه از نوع سپرده (واریز وجه نقد) و یا ضمانتنامه بانکی معتبر به میزان ۲٬۰۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال است.
د- معیارهای ارزیابی کیفی:
۱.توان مالی
۲.ارزیابی مشتریان قبلی و حسن شهرت
۳.استانداردهای تولید
۴.داشتن تجربه و دانش در زمینه مورد نظر
۵.تضمین کیفیت خدمات و محصولات
۶.حسن سابقه
هـ: کلیه مراحل برگزاری فراخوان ارزیابی کیفی از دریافت و تحویل اسناد استعلام ارزیابی کیفی تا ارسال دعوتنامه جهت سایر مراحل مناقصه، از طریق درگاه سامانه تدارکات الکترونیکی دولت) ستاد(به آدرس www.setadiran.ir انجام خواهد شد. لازم است مناقصه گران در صورت عدم عضویت قبلی، مراحل ثبت نام در سایت مذکور و دریافت گواهی امضای الکترونیکی را جهت شرکت در مناقصه محقق سازند. تاریخ انتشار فراخوان در سامانه تاریخ ۱۴۰۴/۰۴/۱۱ می‌باشد. اطلاعات و اسناد مناقصه عمومی پس از برگزاری فرآیند ارزیابی کیفی و ارسال دعوتنامه از طریق سامانه ستاد به مناقصه گران ارسال خواهد شد
و: علاوه بر تأمین کنندگان کالای اصلی تولید کنندگان داخلی واجد شرایط با رعایت شرایط مندرج در شرح کار نیز می‌توانند در مناقصه فوق شرکت نمایند.
بدیهی است انتشار این آگهی صرفاً به منظور شناسایی و ارزیابی متقاضیان طبق قانون برگزاری مناقصات بوده و ارسال اسناد و مدارک فوق الذکر هیچگونه حقی برای متقاضیان در مقابل این شرکت ایجاد نمی‌کند. ضمناً هزینه درج آگهی بعهده برنده مناقصه است. متقاضیان در صورت داشتن هرگونه سوالی می‌توانند با شماره تلفن‌های ذیل تماس بگیرند.
تلفن تدارکات و امور کالا: ۰۶۱۳۲۱۲۳۰۸۷ نمابر تدارکات و امور کالا: ۰۶۱۳۲۱۲۳۸۰۴ تلفن دفتر هماهنگی تهران: ۰۲۱۸۸۹۰۱۰۵۰
آدرس وب سایت: AOGC.IR پست الکترونیکی: Tenders@aogc.ir
روابط عمومی شرکت نفت و گاز اروندان
شناسه آگهی: ۱۹۵۶۸۸۴

گزارش

قتل سولماز با ۲۱ ضربه چاقو

جزئیات قتل یک زن والیبالیست به دست همسرش در گفت‌وگو با دوست صمیمی او

سارا سبزی
خبرنگار گروه جامعه

سر خاک سولماز زن‌ها پچ‌پچ‌کنان و گوش به گوش هم می‌گفتند، اگر می‌خواست سرکار برود، می‌ماند خانه پدرش. زن‌ها دوست صمیمی سولماز را دوست نداشتند، در مراسم ختم گوشه لباسش را می‌گرفتند و می‌کشاندند کنار. مردی می‌گفت چرا به او اجازه دادید سر خاک بیاید؟ حالا سولماز زیر خاک رفته، همسرش - قاتل‌اش - در بیمارستان است و طعنه‌ها آغاز شده.

آن زن جوان که در مراسم ختم سولماز عباسی ۴۲ ساله اجازه نداشت برایش سوگواری کند، دوستی بود که در دوسال گذشته، او را در مسیر طلاق‌اش همراهی می‌کرد و به حامی‌اش تبدیل شده بود. سولماز شنبه‌شب در دفتر وکیل‌اش در ارومیه، با ۲۱ ضربه چاقوی همسرش به قتل می‌رسد؛ درست در همان لحظاتی که باید پای یک برگه طلاق توافقی را امضاء می‌کرد. اگر پلیس و آتش‌نشانی در آن دفتر وکالت را نمی‌شکستند، حالا از او چیزی غیر از یک پیکر سوخته باقی نمی‌ماند؛ چون همسرش غیر از چاقو، با یک ظرف بنزین به دفتر وکیل آمده بود.

سولماز همین چندماه پیش بعد از سال‌ها دوندگی، مدرک مربیگری بین‌المللی والیبال می‌گیرد و از گزینش آموزش‌وپرورش عبور می‌کند که بتواند زندگی مستقلی راه بیندازد و زودتر از مردی که آزارش می‌داد، جدا شود. او همین چندماه پیش شیرینی استخدام‌اش در یک مدرسه را بین دوستانش پخش کرده بود؛ شیرینی تمام شدن یک مسیر طولانی که پایانش خوش نبود. حالا همه روایت‌ها از نحوه قتل سولماز به دست همسرش از زبان دوستانش گفته می‌شود، مثل یکی از دوستان و هم‌تیمی‌های قدیمی‌اش که برای آخرین‌بار همین هفته و بر سر خاکش با او وداع کرد. خانم «م» تعریف می‌کند: «همسر سولماز نه او را طلاق می‌داد، نه قبول می‌کرد که سولماز به خانه برگردد. حتی خرج فرزندشان را هم نمی‌داد و هرروز با او دعوا می‌کرد.»

سولماز پیش از این هم با همسرش اختلافاتی داشت، اما درآمد پایین مربیگری به او مجال جداشدن نمی‌داد؛ او می‌خواست سرپرست فرزندش باشد: «درآمد یک مربی شش تا هشت میلیون تومان است و با این پول نمی‌توانست از همسرش طلاق بگیرد. آنقدر فشار روی او زیاد بود که دو سال آخر به خانه پدری‌اش رفت و فرزندش را هم با خودش برد.»

همکاران سولماز کم‌کم از شرایط زندگی او با خبر می‌شوند و کمک می‌کنند تعداد کلاس و درآمد بیشتری داشته باشد. خانم «م» تعریف می‌کند که «وکیل سابق سولماز گفته بود او درخواستی برای مهریه نداشت، اما شنیده‌ایم که آن روز از همسرش خواسته بود یک باغ را به نامش کند تا پشتوانه‌ای داشته باشد. همسرش برای لحظاتی از دفتر خارج می‌شود و بعد از بازگشت، چاقویی را به تن سولماز وارد می‌کند. وکیل، منشی و کارورزی که آنجا حضور داشتند فریاد می‌زنند و در همان لحظات، همسر سولماز ضربه‌ای سطحی هم به دست وکیل وارد می‌کند.» وکیل از دفتر خارج می‌شود و همسر سولماز در را می‌بندد و ۲۱ ضربه چاقو به قلب و کبد او وارد می‌کند؛ این عدد را دوستانش در برگه پزشکی قانونی می‌بینند و می‌دانند مرد، بدن چاقوخورده سولماز را آنقدر پشت آن دربسته نگه داشته که زنده از آن بیرون نیاید.

چنددقیقه بعد اول پلیس و بعد آتش‌نشانی از راه می‌رسد؛ چون همسر سولماز با خودش ظرف بنزین آورده بود و می‌خواست دفتر وکالت را هم آتش بزند، اما گاز اشک‌آوری که از زیر در دفتر به داخل پرتاب شده بود، به او اجازه نداد ظرف بنزین را شعله‌ور کند. همسر سولماز با همان چاقو، ضرباتی به دست خودش وارد می‌کند که خودکشی کند، اما نمی‌تواند و حالا در بیمارستان بستری است. دوستان سولماز شنیده‌اند که همسرش بعد از قتل او، با پسر ۱۷ ساله‌شان تماس می‌گیرد و می‌گوید: «مادرت را کشتم و خودم را هم می‌کشم.» آن پسر ۱۷ ساله سر خاک مادرش با صورتی بهت‌زده نشسته بود.

خانم «م» می‌گوید، در دو سال گذشته که سولماز در خانه پدری‌اش زندگی می‌کرد و فقط شغل مربیگری داشت، همسرش تصور می‌کرد که او از تصمیم طلاق‌اش منصرف می‌شود. او حتی یک‌بار در گزینش سولماز هم مداخله کرده بود که جلوی استخدام‌اش را بگیرد: «تنها چیزی که وکیل سابق سولماز می‌توانست در پرونده او ثبت کند که نشان دهد او مورد خشونت قرار داشته، اتفاقی است که سال گذشته برای سولماز رخ داد. سال قبل او و همسرش بابت ارتباط سولماز و خواهرش، بحث کردند و همسرش او را به قبرستانی می‌برد و با چاقو به دست او آسیب می‌زند و تاندون‌هایش آسیب می‌بینند. حتی بعد از عید که سولماز ماشین جدید خریده بود، همسرش مدام با خودرویش به ماشین او آسیب می‌زد.»